بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 8**

۱۴/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم-مفهوم مخالف-بررسی کلام شهید صدر در اشکال به تقریب درر

**تعارض عام و مفهوم مخالف**

**بررسی کلام شهید صدر در اشکال به تقریب درر در حکم عام و مفهوم مخالف**

بحث در تخصصیص عام به مفهوم مخالف بود. گفته شد که مرحوم حاج شیخ فرموده اند که در جایی که رابطه بین عام و مفهوم مخالف، عموم و خصوص مطلق باشد، مفهوم مخالف عام را تخصیص می زند؛ به این دلیل که مفهوم مخالف در قضیه ای مانند قضیه شرطیه نسبت به اصل دخالت داشتن شرط حکم نصوصیت دارد و عموم عام با همین نکته در جمله شرطیه تعارض دارد. اگر به عموم عام تمسک کنیم باید معتقد شویم شرط اصلا دخالت در حکم ندارد و حکم برای مطلق مشروط ثابت است که مستلزم لغویت شرط خواهد بود؛ لذا مفهوم را بر عام مقدم می کنیم. ولی اگر به نحو عموم و خصوص من وجه باشد، نمی توانیم مفهوم را مقدم کنیم. مثلا در دو دلیل اکرم العلما و اکرم العلماء اذا کانوا عدولا رابطه عموم و خصوص مطلق است؛ لذا مفهوم مقدم است.

شهید صدر به این تقریب اشکال دارند. ایشان می فرمایند آنچه از دخالت شرط در مفهوم استفاده می شود، این است که حکم برای مطلق علی اطلاقه ثابت نیست. یعنی تقیید فی الجمله اطلاق و این غیر از آن چیزی است که ما در صدد آن هستیم. ما می خواهیم بگوییم مفهوم به طور کلی بر عام مقدم است. عام را دو قسم کنیم؛ قسمی که مشتمل بر قید هست و قسمی که مشتمل بر آن نیست و قسم دوم را به طور کلی از دایره حکم خارج کنیم، مثلا در مثال قبلی نتیجه این تقریب این است که حکم برای همه علما ثابت نیست. اما ثابت نمی شود که همه علمای غیر عدول وجوب اکرام ندارند. وقتی می فهمیم عموم علما اراده نشده است، اگر مورد عدم اراده قدر متیقن نداشته باشد، دلیل مجمل می شود؛ چون در هر مورد احتمال این هست که این مورد از مواردی باشد که از عام اراده نشده باشد؛ اصالۀ العموم در هر فردی با همین اصل در فرد دیگر تعارض پیدا میکند به مقتضای علم اجمالی به عدم اراده برخی افراد عام. ولی اگر مورد عدم اراده قدر متیقن داشته باشد، علم اجمالی منحل می شود. مثلا رابطه دلیل الماء اذا بلغ قدر کر فهو معتصم، احتمال دارد آب باران یا چاه هم معتصم باشد. اما آبی که قلیل باشد ولی نه جاری باشد و نه باران و نه چاه، ما یقین پیدا می کنیم که این آب معتصم نیست. نسبت به سایر

موارد اطلاق اعتصام ماء محکم است. بنابراین نتیجه ای که ما می خواهیم بگیریم که الماء القلیل غیر معتصم مطلقا، قابل استنتاج نیست.

**بررسی کلام شهید صدر :**

این که در الماء معتصم می گوییم این دلیل در همه آب ها ظهور دارد، از این جهت است که ظاهر این است که متکلم با شخص کلام می خواهد مرادش افهام کند. ولی اگر چنین ظهوری وجود نداشته باشد، اصل معتصم بودن آب را با این کلام بیان کند و سایر شرایط را با کلام دیگر بیان کند، در این فرض ظهور مزبور در عموم شکل نخواهد گرفت. ما با قرینه دلیل دیگر الماء اذا بلغ قدر کر، فهو معتصم، می فهمیم که متکلم در صدد نبوده که با شخص کلام اول مرادش را افهام کند، بلکه به قرینه منفصله اعتماد کرده است. در این جا متکلم به جمله شرطیه اعتماد کرده و خواسته با مجموع دو کلام مرادش را برساند. در این فرض ظهور دلیل دوم در مفهوم به نحو سالبه کلیه معارضی نخواهد داشت. چون عموم عام وابسته به این نکته بود که متکلم بخواهد با شخص کلام مرادش را برساند، اما اگر به هر جهتی به قرینه منفصله اعتماد کند، دیگر ظهوری در عموم نخواهد داشت. تعارض بین دو دلیل در اینجا مستقر نیست چون منشا تعارض در یک دلیل از بین رفته است.

در اینجا نتیجه می گیریم که آب غیر کر معتصم است و تعارضی هم پیدا نمی شود. و این گونه نیست که نسبت به هر کدام ظهور انحلالی داشته باشد، بلکه یک ظهور وحدانی است که متکلم با شخص کلام اول مراد را بیان می کند. وقتی از این ظهور به قرینه نصوصیت دلیل دوم رفع ید شد، دیگر مزاحم برای ظهور جمله شرطیه در مفهوم به نحو سالبه کلیه باقی نمی ماند. خلاصه تخصیص فی الجمله دلیل اول سبب می شود که مزاحمِ ظهور مفهوم از بین برود.

به تقریب دیگر در جایی که ما کشف کردیم که متکلم به اعتماد دلیل دیگر، تمام مراد را بیان می کند، شرط اعتبار اصالۀ العموم ( خواه آن را اماره بدانیم یا اصل عملی )، این است که دلیل دیگر در کار نباشد. مفهوم، این شرط را از بین می برد؛ لذا اگر مفهوم قطعی الصدور باشد، وارد بر اصالۀ العموم و اگر قطعی الاعتبار باشد، طبق مبانی قوم، حاکم بر اصالۀ العموم است.

در بحث حجیت عام در تمام باقی بعد از تخصیص هم به دلیل عدم وجود یا عدم وصول مخصص دیگر ( غیر از مخصص مفروض )، حجیت عام ثابت می گردد که این بیان در بحث ما جاری نیست. خلاصه به نظر می رسد که در جایی که رابطه مفهوم با عام عموم و خصوص مطلق باشد، مفهوم مقدم است؛ چنان چه مرحوم حاج شیخ فرموده اند و در منتقی الاصول هم این مطلب آمده است.

شهید صدر در ادامه کلام خود اشکالی مبنایی به تقریب مرحوم حاج شیخ مطرح می سازد.

**انکار مفهوم حتی به نحو سالبه جزییه از شهید صدر :**

شهید صدر نه تنها سالبه جزییه بودن را برای تقدیم مفهوم بر عام کافی نمی دانند، بلکه اصل آن را نیز انکار می کنند. ایشان متذکر نکته ای می شوند که ما سابقا آن را بحث کرده ایم و اینجا به طور خلاصه آن را تکرار می کنیم. شهید صدر می فرماید: فرار از لغویت قید مذکور صرفا مقتضی این است که شخص حکم مقید باشد نه سنخ الحکم. در اکرم العلماء العدول، شخص وجوب مجعول در این قضیه به علمای عدول تعلق گرفته است. این منافات ندارد با این که شخص دیگری از وجوب داشته باشیم که به جمیع علما تعلق گرفته است. سالبه جزییه هم اگر باشد، به نحو انتفاء شخص الحکم صحیح است نه سنخ الحکم. البته اگر در جایی دلیل خارجی مانند اجماع داریم که یک حکم بیشتر نیست، در اینجا انتفاء شخص الحکم مستلزم انتفاء سنخ الحکم خواهد بود، ولی این به مفهوم ارتباطی ندارد. جایی که یک دلیل داریم، یک موضوع هم بیشتر نمی توانیم داشته باشیم. ولی جایی که این گونه نباشد، کاملا متصور است که یک حکم در مورد مقید جعل شده است و یک حکم در مطلق.

این اشکال یک اشکال عامی است در بحث مفاهیم؛ چون مفهوم انتفاء سنخ الحکم است باید سنخ الحکم بودن را اثبات کرد . شهید صدر در بحث مفاهیم می فرماید برای اثبات مفهوم در جمله شرطیه باید دو امر را ثابت کرد؛ یکی نسبت توقفیه و دیگری این که موقوف سنخ الحکم باشد.

حال چگونه می توان امر دوم را اثبات کرد؟

خلاصه بحث ما در پاسخ این سوال این است که ادله بر سه قسم است : 1. خبری 2. انشایی ای که ارشاد به جعل سابق است؛ مانند اذا جاء زید فاکرمه. در اینجا ارشاد به این است که در سابق وجوب جعل شده است. این جمله انشایی در حکم اخباری است. 3. انشایی که با آن وجوب جعل می شود.

در قسم اول و دوم اشکال عمده ای نیست؛ چون وقتی گفته می شود اکرام زید واجبٌ، محمول ما اصل طبیعت وجوب است. و اگر مراد از وجوب، قسم خاصی از وجوب باشد، تجوز پیش می آید. البته قهرا طبیعت وجوب اکرام در ضمن یک فرد، تحقق می یابد، ولی این جمله به اصل تحقق طبیعت وجوب ناظر است نه به تشخصات آن. لذا باید قیود اخذ شده در جمله نسبت به اصل تحقق طبیعت دخالت فی الجمله داشته باشند وگرنه مشکل لغویت پیش می آید.

مشکل اصلی بحث در قسم سوم است؛ چون با همین انشا جعل تحقق یافته که قهرا جعلی است شخصی. این اشکال را در جعل های شرعی می توان به این شکل جواب داد که اگر مصلحت ایجابی در وجوب اکرام مطلق انسان ها باشد، به حسب طبع اولی شارع که به مصلحت همه احکام خود از آغاز واقف است، وجوب اکرام را برای انسان جعل می کند نه برای قسم خاصی از آن. لذا اگر وجوب

اکرام را در قسم خاصی از انسان جعل کرد، ظهور عرفی دلیل این است که مطلق انسان مصلحت ایجابی نداشته است.

حال این پاسخ چه صحیح باشد و چه نباشد، مشکل زیادی به وجود نمی آورد؛ چون روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام غالبا از دو قسم اول است، چنان چه مرحوم آقای بروجردی متذکر شده اند و اگر روایتی از قسم سوم یافت شود، بسیار نادر است.

به هر حال این بحث را به طور کلی در جملات شرطیه باید مطرح کرد. در تقریرات آقای هاشمی از بحث شهید صدر با وجود این که وعده طرح این بحث را داده، ولی عملا این بحث در این کتاب نیامده، ولی در تقریرات شیخ عبدالساتر این بحث دنبال شده است.

به هر حال در جایی که ما مفهوم فی الجمله را بپذیریم، همین مفهوم برای اثبات تقدیم مفهوم کلی بر عمومِ عام، کفایت می کند.

گفتنی است که ما اساسا ثبوت مفهوم را به طور کلی حتی در جملات شرطیه انکار کردیم. و ثبوت آن را تابع خصوصیات موارد دانستیم. این بحث بنا بر این مبنا هم جاری است که اگر در موردی به قرینه خاص، دلیل مفهوم داشت، این مفهوم بر عموم عام، مقدم است به همان بیانی که گفته شد.

باری شهید صدر برای تقدیم مفهوم، وجوه دیگری را آورده و بحث کرده که از نقل و بررسی آن صرف نظر می کنیم.